

حمام «معنی دار» خسرو آقا

جويا جهانبخش

در عصر ما و در این روزگار ادعاهای گزاف و لاف‌های آسمانفرسا نیز بعید می‌دانم چنین بنیادهای عمومی و بناهای عام‌المنفعه که درآمدش تنها مصروف نشر علم و فرهنگ شود بسیار باشد. باری، این بنای تاریخی که سندی از اسناد علم‌دوستی و فرهنگ‌پروری مردم ایران و نمونه‌ای از اهتمام به ترقی فرهنگ عمومی در تاریخ اسلام به شمار می‌رود، چه شد؟ آیا در تازش محمود افغان بر اصفهان نابود شد؟ آیا ظل‌السلطان آن را ویران کرد؟ آیا...؟ خیر! هم از دست محمود افغان جان سالم بدر بُرد و هم از دست پادشاهزاده قجری! ولی از دست ما، همین ما که از سیصد و شصت و پنج روز سال سیصد و شصت و شش روز را کنفرانس و همایش و نمایش فرهنگی برگزار می‌کنیم! جان سالم بدر نبرد. بنایی را که سند فرهنگ‌مندی پدرانمان بود و از دید باستان‌شناختی شناسنامه‌ای روشن داشت ویران کردیم و آسوده نشستیم!

به یاد دارم روزی را - گویا ده و اند سال پیش بود - که در دهان خلائق افتاد که «حمام خسرو آقا را خراب کردند!»
اول در افواه بود که شهرداری شبانه حمام را خراب کرده و علی‌الصباح جماعت با جای خالی بنا مواجه شده‌اند! ولی بزودی شنیده شد که برخی از «نیروهای مردمی» زحمت آن را کشیده‌اند! تازه به قول یکی از دوستان نیکوسرشت من، شهرداری بیدی نیست که از باد اعتراض این و آن بلرزد! اگر کرده باشد صاف و صادق می‌گوید: کرده‌ایم! هم زورش می‌رسد، هم پولش!

الغرض، گرمابه خسرو آقا که «در زیبایی طرح و وسعت و استحکام کمتر نظیر داشت»^۱ و «آلبوم پاسکال گُشتِ [فرنگی، هم]... طرحی قشنگ از بینۀ آن گرمابه دارد»^۲ به همدستی جهل جاهلانی که قدرش را نمی‌شناختند و ناکارآمدی ناکارآمدانی که پاسداشتش را برعهده داشتند! نابود شد، تا من و شما افسانه‌گوی آن شویم و یاد آن را از دل کتاب‌هایی چون **وقایع السنین والأعوام** به در کشیم و بگوییم: آری، گویند که روزی ما چنین چیزها داشته‌ایم و چنین کسان بوده‌ایم!

جای این گرمابه فقید! «در جانب شمالی خیابان سپه، روبه‌روی خیابان صور اسرافیل و به فاصله حدوداً پنجاه گامی شمال شرقی تالار تیموری است»^۳.

پژوهنده بصیر پیشینه اصفهان، استاد جمشید مظاهری (شروشیار)، می‌نویسد: «این بنا در آستانه انقلاب اسلامی در دست تعمیر اداره فرهنگ و هنر بود تا موزه شود. با حدوث انقلاب، [برخی

امروز که می‌بینیم «دنیای متمدن، کتاب را مانند خوراک از ضروریات بشری می‌داند»^۱، به خود می‌بالیم که «نیاکان ما از دیرترین زمان به سوی کتاب و معرفت شتافتند»^۲. هم کتاب می‌خواندند و هم کتاب می‌نوشتند و هم سعی می‌کردند تا کتابخواه و کتابخوان را مدد رسانند و اسباب ترفیه احوال عشاق علم را فراهم سازند.

اگر گفته شود که در تمدن اسلامی، هیچ پدیده تمدنی به اندازه «کتاب» مورد اقبال و اهتمام نبوده و این تمدن از آغاز تا امروز بر محور کتاب بالیده و زیسته است، گمان نمی‌کنم سخنی نادرست بر زبان رفته باشد.^۳ شواهد این مدعا بسیار است و بحث و فحص از یکایک این شواهد، صدالبته دوستداران کتاب را شیرین و دلپذیر می‌افتد. مرحوم مرتضی مدرسی چهاردهی در کتاب **سیمای بزرگان** می‌نویسد:

«نگارنده این سطرها درست به یاد دارد در یکی از بامدادان که از خیابان بوذرجمهری شرقی به سوی وزارت کشور می‌رفت، استاد سعید نفیسی را دید که در برابر کتابفروشی قدم می‌زند تا کتابخانه باز شود. ماجرا از شادروان پرسیده شد. چنین حکایت کرد مرا که: کتابی در حدیث به تازگی در نجف اشرف چاپ شده، در پایان کتاب نوشته شده است که این کتاب وقف کتابخانه حمام قریه... از روستاهای اصفهان است. تاریخ کتابت و وقف کتاب در عصر صفوی است. در تاریخ تمدن و فرهنگ جهان سابقه ندارد گرمابه‌ای کتابخانه عمومی داشته باشد...»^۴

توانم گفت از این شیرین‌تر و بدیع‌تر، یاد گرمابه‌ای است که درآمد آن را وقف نشر و ترویج کتاب کرده باشند! چنین گرمابه‌ای در عصر صفوی در اصفهان وجود داشت، و آن، حمام خسرو آقا (خسرو آغا) بود. خسرو آقا و علیقلی آقا، دو برادر و هر دو از خواجهگان حرم شاه سلیمان صفوی بودند که از ایشان پاره‌ای ابنیه عام‌المنفعه در اصفهان برجای مانده است.^۵ احتمالاً چون مانند برخی از دیگر خواجهگان حرم ثروت هنگفتی فراهم ساخته و به طبع اولاد میراث بر هم نداشته‌اند، اندوخته خویش را در کارهای خیر هزینه کرده‌اند.

سید عبدالحسین خاتون‌آبادی (۱۱۰۵ - ۱۰۳۹ ه.ق) در کتاب نفیس **وقایع السنین والأعوام** تصریح می‌کند که: «حاصل حمام خسرو آقا... به جهت استکتاب کتاب مقرر شده بود»^۶ و از ادامه گزارش وی پی‌داست که این درآمد به مصرف مقرر آن نیز می‌رسیده.^۷ یعنی درآمد این حمام را که از بناهای عام‌المنفعه بوده است می‌گرفته و صرف رونویسی کتاب‌های خطی و ترویج علم می‌کرده‌اند.



حمام خسروآقا (شیراز، ایران، فلاندن)

حیث پیشینه استسناخ و استکتاب در این سرزمین بود. البته از سر نابودی آن نیز آسان نمی‌توان گذشت. بخشی از میراث ما بوده است؛ میراثی «معنی‌دار»؛ چیزی بیش از درو و پیکرو بینه و خزینه یک حمام! روشن‌تر باد روان استاد دکتر مهدی روشن‌ضمیر که سال‌ها پیش در مراثی دوستانه نوشت:

«آخر این چه معمایی است که ساختمان‌های ما پس از چهل پنجاه سال باید ویران شود و ساختمان‌های دانشگاه‌های آکسفورد و کمبریج و پاریس از قرن چهاردهم و پانزدهم میلادی همچنان پای برجای بماند؟!»^{۱۵}

خداوند تندرست و شاداب دارد استاد ایرج افشار را که پنجاه و یکی دو سال قبل در سفرنامه فرنگستان بی‌پرده‌پوشی بر قلم راند: «در فرنگی شوق حفاظت چنان است که در وجود ما میل به ویرانی! ما هر چیز کهنه‌ای را فوراً از میان بر می‌داریم تا به جای آن اثری تازه برپا کنیم. اما فرنگی علیّه ما علیّه هر چیز کهنه‌ای را با صد عجز و فخر نگه می‌دارد و آن را به عامه معرفی می‌کند و از نمایش دادن (و به چاپ رسانیدن عکس) آن پول در می‌آورد.»^{۱۶}

استاد در همان یادداشت‌ها گزارشی از «موزه کلمانسو» به دست داده است. کلمانسو رجُل سیاسی برجسته و رئیس‌الوزرای فرانسه در دوران جنگ جهانی اول بوده است و به سال ۱۹۲۹ چون درگذشته است دوستانش انجمن «دوستان کلمانسو» را برپا کرده و خانه او را دست نخورده نگاه داشته‌اند تا - به تعبیر استاد افشار - «آیندگان بیابند و مسکن مرد بزرگی را که کوچک و خانقاه‌گونه است به چشم عبرت ببینند».^{۱۷}

در آن خانه که «موزه کلمانسو» نام گرفته، کلاه‌های کلمانسو، کتاب‌های او، آن صندلی که ویلسن رئیس‌جمهور وقت امریکا بر آن می‌نشسته و با کلمانسو مذاکره می‌کرده، پَرهایی که برای قلم پَر ذخیره کرده بوده، و حتی کفش سربای پاره‌پاره‌اش که پیش‌بستر مرگ او قرار داشته است، باقی است.^{۱۸}

در خوابگاه او «همه چیز را به همان حالت زمانی که کلمانسو بر

از] آزمندانی که پشت این گرمابه، زمین و خانه دارند و این بنا مانع ادامه خیابان صور اسرافیل از کنار ملک آنان گردیده است، در هرج و مرج ایام نخست، به قصد ویرانی، به دست جهال در آن مواد منفجره افکندند و بدان آسیب رسانیدند. در تخریب این بنا روایتی دیگر نیز هست»^{۱۱}.

باری، این بنای وقفی باستانی، آن هم حمام بدین «معنی‌دار»ی، که سیر تاریخی آن در روزگاران صفویه و قاجاریه هویداست و چندی هم در تملک (بخوانید: غصب) شخص ذی نفوذی قرار داشت و بعد‌التّیا و التّی در اختیار اداره باستان‌شناسی قرار گرفته بوده است^{۱۲}، از میان رفت.

استاد مظاهری می‌نویسد: «شگفتا که گور خسروآقا نیز از حمام وی نیک بخت‌تر نبوده است: این گور که در حجره قبلی تکیه مجلسی بود و سنگ پارسوی نفیسی بر آن بود، در تعمیرات اخیر آن تکیه، یکسره از میان رفت.»^{۱۳}

بامزه آن است که چند سال پیش گویا در مجله فرهنگ اصفهان که اداره ارشاد شهر چاپ و نشر می‌کند، خواندم که اداره میراث فرهنگی قصد دارد «حمام خسروآقا» را دوباره بسازد! به یاد لطیفه‌ای زباززد افتادم که می‌گفتند: فلان ساده دل گفته است شهر ما آثار باستانی ندارد ولی دارند برایمان می‌سازند!

آن ساده دل بی‌گمان اهل شهر من اصفهان بوده است که دروازه کهن درب کوشک آن «به سعی شهرداری... در خیابان کوشی‌های اخیر از میان رفت»^{۱۴} اما اکنون که به محله درب کوشک بیابید کنار خیابان، نزدیک مسجد، دروازه نوساز شسته رفته‌ای را می‌بینید که نورپردازی هم شده! این همان آثار باستانی است که برایمان ساخته‌اند و راستی هم که قشنگ است!

القضه، حمام خسروآقا در روزگار ما از میان رفته است ولی یاد آن که مکمل بخشی از تاریخ کتابت و کتاب‌ورزی و فرهنگ‌پروری سلف ما نیز هست در کتاب‌ها باقی است؛ و اگر این قلم به تذکار چون و چند آن قدری تصدیق کرد، غرض توجه دادن به همان جنبه مهم آن از

روی تخت چشم از جهان بسته است، نگاه داشته‌اند. صفحه‌تقویم به تاریخ روز ۲۴ نوامبر ۱۹۲۹ باقی است. ساعت بگلی کلمانسو که بالای سر او بوده است، زمان مرگ او را نشان می‌دهد. بیسکویت نیم‌خورده او را دست زده‌اند و در زباله‌دان نینداخته‌اند... در اواخر عمر، کلمانسو از خوردن نان‌های عادی به علت کسالت مزاج ممنوع شده بود و ناچار برای او نوعی خاص بیسکویت وارد می‌کردند و آن مقدار که باقی مانده همان‌طور حفظ شده است...»^{۱۹}

در شگفت نباید بود. حقیقت تاریخ اشخاص را همین خُرده‌ریزها، البته کنار هم و در مجموع، ترسیم می‌کنند و مردمانی که به حفظ ریز و درشت آثار پیشینیان‌شان بها می‌دهند تاریخ و کارنامه خود را پاس می‌دارند.

اگر سربای پی پاره‌پاره و نیم‌خورده بیسکویت نگاه داشتنی نباشد، احتمالاً بنایی چون حمام خسروآقا که از آثار ملی به شمار آمده، و هم نمودار اسلوب خاص معماری^{۲۰} و هم نشان‌دهنده تدبیر فرهنگ‌دوستانه بانی در سیصد چهارصد سال پیش از این بوده است... آری! چنین بنایی شاید نگاه داشتنی بوده باشد!

واضح است که اگر مآثر و مفاخر حقیقی خویش را پاس بداریم ناگزیر نخواهیم شد، عندالحاجه! برای خود تاریخ بتراشیم و مآثر و مفاخر وهمی دست و پا کنیم.

به قول بیهقی بزرگ، از سخن سخن شکافد.^{۲۱}

کمتر از یک ماه پیش بود که دانشگاه اصفهان سیصدسالگی خود را جشن گرفت و با تبلیغات وسیع در سطح شهر، جماعت را از این مراسم آگاهانید. تعجب نفرمایید! من هم می‌دانم که دانشگاه تهران نیز که قدیمترین دانشگاه ماست، صدساله نیست، تا چه رسد به آن اصفهان! بانیان جشن - آن‌گونه که شنیدیم و گفتند - تأسیس مدرسه چهارباغ را در عصر صفوی مبدأ تاریخ دانشگاه خود گرفته‌اند. این که حوزه علمیه اصفهان چه ربطی به دانشگاهش دارد، یا دانشگاهش چه ربطی به حوزه‌اش، پرسشی است به جای خود پرسیدنی و شاید برخی از اولوالالباب از خود پرسیده باشند که: اگر قرار باشد مدرسه چهارباغ جزو پیشینه دانشگاه مستحدث اصفهان شود، آیا دانشگاه اصفهان نیز باید در کارنامه حوزه ثبت گردد؟ و آیا این دانشگاه ادامه منطقی و طبیعی و پیوسته‌ی همان مدارس حوزوی است؟ راستی اگر دانشگاه اصفهان سابقه‌اش را در مدارس قدیمه می‌جوید، چرا مدرسه چهارباغ را مبدأ قرار داده است و مثلاً مدرسه نظامیه اصفهان را که بسی کهن‌تر و از جهاتی به دانشگاه مانده‌تر بوده، مبدأ قرار نداده است؟ یا چه مرجحی در کار بوده که مدارس صفوی کهن‌تر شهر که هم‌اکنون نیز دایر و برقرارند معیار قرار داده نشوند تا این سابقه از سیصدسال نیز فراتر رود. متأسفانه هیچ ظریف دیگری در جمع ما نبود تا بدین پرسش پاسخ دهد!

۱. مرتضی مدرسی، سیمای بزرگان چ ۲، (تهران: انتشارات شرق، ۱۳۵۵)، ص ۴۰؛ با اصلاح یک لفظ.

۲. همان.

۳. تاریخ کتاب و کتاب‌ورزی در تمدن اسلامی از موضوعات بسیار مهم و دلگشای است که باید به تفصیل نوشته شود و به نحو جزئی‌تر و تخصصی‌تر موضوع پایان‌نامه‌ها و تحقیقات دانشجویی رشته‌های «تاریخ» و «کتابداری» و مانند آن نیز قرار گیرد.

خوشبختانه در زبان فارسی در این زمینه، مقالات و تحقیقات و یادداشت‌های پراکنده بسیار انتشار یافته است: مقالات و یادداشت‌های متفرق استاد ایرج افشار (در مجله‌ها و گاهنامه‌ها و یادنامه‌های گوناگون)؛ و سلسله‌ای از مقالات که دوست دانشورم، استاد علی رفیعی علامرودستی درباره شیفگان کتاب در مجله شهاب می‌نوشت...

از راه استطراد گفتنی است: دو سال پیش یکی از «تجار» فرهنگ، کتابی موسوم به *قالوا فی الکتاب* را - تو گویی برای فروش! - به من عرضه کرد که در عربستان چاپ شده بود و مطالب جذاب و جالب توجهی در باب اهتمام و اعتنای علمای مسلمان به کتاب و کتاب‌ورزی داشت. کتاب مرا به خود کشید و چون خریدارش شدم گفت: قبلاً آن را به فلانی فروخته‌ام و باید بیاید بیزد و...!

الغرض، آن کتاب به دست من نیست تا درباب چون و چندی آن سخنی درخور توانم گفت لیک گمان دارم برای تحقیق و تتبع بیشتر در پیشینه کتاب و کتاب‌ورزی جهان اسلام سودبخش باشد.

۴. سیمای بزرگان، صص ۴۰ و ۴۱.

۵. نگر: ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، *آثار ملی اصفهان*، (تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۲)، صص ۴۰۶، ۴۰۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۱، ۲۹۶، ۴۰۳، ۴۰۹، ۶۷۸.

از همین جا، پنداشت نادرست بعضی افاضل معاصران اصلاح می‌شود که استظهار کرده‌اند ابنیه و گذر کنونی منسب به «علیق‌لی آقا»، منسوب باشد به «علیق‌لی جدیدالاسلام».

۶. *وقایع السنین و الأعوام*، به تصحیح محمّدباقر بهبودی، (تهران: کتابفروشی اسلامیّه، ۱۳۵۲)، ص ۵۶۶.

۷. نگر: همان.

۸ و ۹. میرزا حسن خان جابری انصاری، *تاریخ اصفهان*، به تصحیح و تعلیق جمشید مظاهری (شروشیار)، (اصفهان: مشعل، ۱۳۷۸)، ص ۲۱۷، ۱۰. همان.

۱۱. همان، صص ۲۱۷ و ۲۱۸.

۱۲. تفصیل راه، نگر: همان، ص ۲۱۸.

۱۳. همان.

۱۴. همان، ص ۲۰۸.

۱۵. دکتر مهدی روشن ضمیر، *یاد یاران*، (تهران: کتابخانه مستوفی، ۱۳۷۱) ص ۱۲۱.

۱۶. ایرج افشار، *سواد و بیاض* (مجموعه مقالات)، (تهران: کتابفروشی دهخدا، ۱۳۴۴)، ص ۳۳۰.

۱۷. همان، ص ۳۳۲.

۱۸. نگر: همان، صص ۳۳۲-۳۳۴.

۱۹. همان، صص ۳۳۳ و ۳۳۴.

۲۰. نگر: آثار ملی اصفهان، ص ۴۰۷.

۲۱. یا به عین عبارت او: «از حدیث حدیث شکافد».